

کتاب ایوب
درس ۵: جدال با خدا
دکتر درک دبلیو. اچ. توماس

خب، این درس شماره‌ی ۵ هست و ما داریم به ایوب باب ۸ و باب ۹ نگاه می‌کنیم. تسلی‌دهنده‌ی دوم ایوب در باب ۸ وارد میشه. اسم او بلدد شوحی هست، البته در مورد اینکه او جثه‌ی خیلی کوچکی داشت، شوخی‌های زیادی وجود داره.

بلدد شوحی جواب داد و گفت: «تا به کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟» خب، البته این حرف، مؤدبانه نیست. «آیا خداوند داوری را منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟»

او چی داره می‌گه؟ او کمی گستاخ‌تر از الیفاز هست، و احتمالاً جوان‌تر از الیفاز هست.

و او وارد میشه و می‌گه «آیا خدا داوری رو منحرف میکنه؟ آیا خدا عدالت رو فقط به خاطر تو، ایوب، کنار می‌گذاره؟ اصلی وجود داره. در دنیا، نظامی وجود داره. و آیا خدا اون نظم رو، و اون سیستم رو، فقط به خاطر تو وارونه میکنه؟» این نظامی که در دنیا وجود داره، چی هست؟ شما اون رو در درس قبل دیدید. الیفاز اون رو در باب ۴ معرفی کرد. هرچه بکاری، درو می‌کنی.

هر کاری توی زندگیت بکنی، نتیجه‌اش رو می‌بینی. نه بیشتر و نه کمتر. کالون – وقتی که ۱۵۹ موعظه‌اش در مورد کتاب ایوب رو در قرن ۱۶ در ژنو، موعظه می‌کرد – در اولین موعظه‌اش گفت: «دوستان ایوب ادعای خیلی بدی دارند ولی به شدت در موردش خوب استدلال می‌کنند. ایوب ادعای خیلی خوبی داره ولی به شدت بد در موردش استدلال می‌کند.»

ادعایی که دوستان ایوب دارند، اینه که رنج کشیدن همیشه نوعی مجازات هست. اینکه همیشه، مداوم، بدون استثناء، عذاب الهی هست. این قانون کائنات هست، و این درک اونها از خداست. حالا، باید توجه داشته باشید که الیفاز و بلدد، و سوفر و کمی بعد الیهو، اینها افراد لیبرال سست‌عنصری نیستند.

اونها به قانون اعتقاد دارند، به داوری اعتقاد دارند؛ عقیده دارند که خدا، مقتدر هست. عقیده دارند که خدا مجازات میکنه. اونها به خشم خدا عقیده دارند، درسته؟ پس اونها لیبرال‌های ضعیف و ترسو نیستند. اونها مدافعان قدرتمند حاکمیت خدا هستند. ولی بعد، استفاده‌ی اونها از این حقیقت، اونها در اشتباه هستند.

پس بلدد در اینجا وارد میشه - باب ۸، آیهی ۳ - «آیا خداوند داوری را منحرف سازد؟»، «آیا او فقط به خاطر تو، عدالت رو کنار میگذاره؟ بقیه‌ی مردم دنیا شامل این قانون دنیا میشن، اینکه هرچه بکاری، درو میکنی، ولی در مورد تو صدق نمیکنه.» آیا از اونجایی که ایوب اعتراض میکنه که بیگناهی، این همون چیزیه که ما باید درک کنیم؟ «یا قادر مطلق داوری رو منحرف میکنه؟»

بریم پایین‌تر به آیهی ۶، «اگر پاک و راست می‌بودی، البته برای تو بیدار می‌شد، و مسکن عدالت تو را برخوردار می‌ساخت.»

یعنی اگر ادعای بیگناهی ایوب، صحیح باشه، خدا میاد و او رو احیاء میکنه. این حقیقت که او احیاء نشده، و این حقیقت که ایوب داره در این ناخوشی که جاننش رو تهدید میکنه، رو به زوال میره، گواه این هست که داوری خدا بر او اومده.

و داوری خدا فقط به یک دلیل میتونه بر او اومده باشه، به این دلیل که او گناهکار هست، چونکه او عمل گناه‌آلودی رو انجام داده، یا الان، یا در گذشته، در جوانیش که حتی ممکنه فراموش کرده چی هست. ولی این قانون کائنات هست، و این قانون چطور میتونه زیر و رو شده باشه، فقط برای اینکه با اهداف ایوب جور در بیاد؟

و بعد، اگر تقریباً تا پایان بخش اولِ بلدد پایین بیاید - آیهی ۲۰ از باب ۸ - «همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی‌شمارد، و شریر را دستگیری نمی‌نماید.» خدا یک مرد کامل، یک مرد عادل، و یک مرد خداپرست رو تحقیر نمیکنه. ایوب مردی خداپرست هست. خدا یک مرد خداپرست رو تحقیر نمیکنه. اگر او خداپرست هست، اگر چیزی که درباره‌ی خودش میگه، حقیقت داره، خدا میاد و از بیگناهی او دفاع میکنه.

حقیقت اینه که گواهی برای این دفاع از بیگناهی ایوب دیده نمیشه، پس ایوب باید در اشتباه باشه. او داره اشتباه میکنه. براش سوء تفاهم پیش اومده. و تسلی‌دهندگان ایوب، دیدگاه درستی از مسائل دارن. اینکه هر چه بکاری، همون رو درو میکنی. رنج کشیدن، همیشه و به هر وجه، بدون استثناء، معادل مجازات آنی هست.

خُب، بلدد هم، مثل نفرِ قبل از خودش یعنی الیفاز، درکی از داوری داره که میشه گفت «بده بستانی» هست.

یعنی اینکه همون چیزی که مستحقش هستی رو به دست میاری. و بنابراین ایوب در باب ۹ وارد میشه، و من میخوام مستقیم برم سراغ اونچه که او در آخر میگه، در آیهی ۳۳، «در میان ما

حَکَمی نیست.» حالا ترجمه‌ی دیگه‌ای هم وجود داره. اینجا یک مشکل ترجمه‌ای داریم، اینکه آیا این آیه ابراز امیدواری هست یا ابراز حقیقت. و اگر شما اون ترجمه رو داشته باشید، متوجه میشین که پانویسی وجود داره که میگه «کاش میان ما داوری بود.»

و میدونید؟ ترجمه‌ها ممکنه منعکس‌کننده‌ی این باشند که آیا این یک و میل و آرزو هست، و یا یک حقیقت مسلّم. بیایید فعلاً اون یکی ترجمه رو مد نظر بگیریم. «میان ما داوری نیست تا بر هر دوی ما دست بگذارد.» اینجا ایوب رو داریم. او داره اظهار بیگناهی میکنه. او یک ادعا داره. اون رو به عنوان یک ادعای حقوقی در نظر بگیرید. بهش به عنوان یک دادگاه قانونی نگاه کنید. و بعد خدا رو داریم که در جای قاضی هست. فرد دیگه‌ای در این بین نیست. میانجی‌ای نیست.

ایوب به یک نماینده نیاز داره. او به کسی نیاز داره که برای دفاع از ادعاش، استدلال بیاره. او به کسی نیاز داره که بیاد و نماینده‌ی او در حضور خدای قادر مطلق باشه. ایوب داره میگه «ای کاش من همچین کسی رو داشتم.»، یا اونطور که ترجمه‌ی دیگه میگه «من همچین کسی رو ندارم. نه فقط مخمسه‌ی من تأثر برانگیز و سوءتعبیر شده هست، بلکه کسی هم نیست که تصحیحش کنه.

کسی وجود نداره که نماینده‌ی نقطه نظر من در حضور خدای قادر مطلق باشه.» آیه‌ی ۳۴، «کاش که عصای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا تترساند. آنگاه سخن می‌گفتم و از او نمی‌ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم.» هیچ چیزی مثل این نیست که آدم احساس تنهایی کنه، اینکه مثل یک چرخ‌دنده‌ی خیلی کوچک در یک جهان بیکران باشی که نه میتونی کنترلش کنی و نه میتونی درکش کنی.

– شما یک زندانی هستید و به اشتباه محکوم شدید، شما یک بیوه هستید و زندگی براتون سخت بوده، و به طور خاص شرایط سختی رو برای شما رقم زده، شما قربانی یک حمله‌ی شرورانه هستید، شما یک فرد مجرد هستید، و بسیاری از احتمالات دیگه.

و دارید می‌گید «کاش کسی بود که مابین من و خدا قرار بگیره، بین من و یک خالق مقتدر، بین من و یک خداوند مقتدر، برای اینکه ادعای من رو مطرح کنه.» این همون چیزی هست که ایوب داره میگه.

ببینید، در بطن این کتاب – در پسِ اون – ایوب رو داریم و بعد خدا رو داریم. و این خدا، بله، او مقتدر و عادل هست.

سوالی که ایوب داره باهاش دست و پنجه نرم میکنه، اینه که «آیا خدا نیکوست؟» و نه فقط نیکو به معنای عام بلکه «آیا او در قبال من نیکوست؟» و ایوب با این سوال در کشمکش هست. شیطان در پس اون هست. او داره این رو زیر سوال میبره. شیطان از قبل این فکر رو در ذهن ایوب قرار داده که «به خدا همیشه اعتماد کرد».

داوری خدا ممکنه برای یک نفر به یک شکل، و برای شخص دیگه‌ای به شکل دیگری کار کنه، و استاندارد و قانونی وجود نداره. همیشه درباره‌اش پیش‌بینی کرد. زندگی به نظر ناعادلانه میاد.»

خُب، بیاید برگردیم به باب ۹، و آیهی ۱، و بیاید گزیده‌ای از چیزهایی که ایوب در اینجا میگه رو ببینیم. بیاید اول از همه، به طرز گفتارش نگاه کنیم. به عنوان مثال، در آیهی ۳، «اگر بخواهد با وی منازعه نماید.»

او داره درباره‌ی خدا حرف میزنه. شاید لازم باشه به آیهی ۲ در بالا برگردیم، «لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟» درسته؟ «لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟» شما میتونید این آیه رو بر دارید، و اون رو به عنوان یک متن انجیل موعظه کنید. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ همی ما گناهکار هستیم.

همی ما زیر داوری خدا هستیم. «کسی عادل نیست، یکی هم نی.»، «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» ما به منجی نیاز داریم. ما به کسی نیاز داریم که گناهان ما رو ببخشه. ما به عیسای مسیح نیاز داریم. شما میتونید همچین موعظه‌ای رو مجسم کنید.

موعظه‌ی فوق‌العاده‌ای میشه، موعظه‌ی انجیل، با این تفاوت که اصلاً هیچ ارتباطی به خود این متن نداره. معنی این متن این نیست. این مطلب در زمینه‌ی کاملاً متفاوتی هست. «لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟» مشکل ایوب، گناه اون نیست، حداقل از نظر ایوب. بحث گناه اون نیست، چون ایوب داره میگه که او بیگناشه. او مرتکب هیچ گناهی نشده. او نمیگه که معصوم هست، ولی مشکل اون در اینجا گناهش نیست.

مشکلی که اینجا وجود داره، عدالت خداست. چطور میتونه منصفانه باشه، چطور میتونه به حق باشه که شخصی که هیچ گناه بخصوصی مرتکب نشده – و خدا این رو به ما گفته، که ایوب مردی خدایپرست بود – چطور میتونه انصاف باشه که خدا این شخص رو ملاقات کنه، و درد و رنج و مرض رو بهش وارد کنه؟

ایوب داره چی میگه؟ چیزی که ایوب داره میگه اینکه چطور میشه بین من و خدا عالت برقرار بشه؟ از کجا میتونم حقم رو بگیرم؟

خب، برای کسی که در همچین وضعی قرار داره، و ممکنه شما هم کسی رو که در چنین وضعی هست، بشناسید؛ کسی که به طرز وحشتناکی بهش ظلم شده، و کسی که مرتکبش شده، هرگز دستگیر نشده. چنین افرادی احساس می‌کنند عدالت در حقشون اجرا نشده، و نه فقط در این دنیا، بلکه از طرف خدا.

اونها مشکل خودشون رو بر داشتند و اون رو به حضور خداوند آوردند، و پیش پای او گذاشتند، ولی عدالتی اجرا نشده. اگر کسی بخواد با خدا منازعه کنه، عدالت چطور اجرا میشه؟ «منازعه» رو در آیهی ۳ داریم.

به آیهی ۱۴ نگاه کنید، «من کیستم که او را جواب دهم؟» و در حقیقت این فعل قابلیت داره که به «جر و بحث» ترجمه بشه. توجه کنید که ایوب چطور ادامه میده، «سخنان خود را بگزینم» همون کاری که در مباحثه انجام میدیم.

شبيه يك دادگاه هست. چطور میتونم یک پرونده تشکیل بدم؟ چطور میتونم حرفم رو به بحث بگذارم؟

به آیهی ۱۵ نگاه کنید، «که اگر عادل می‌بودم، او را جواب نمی‌دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه می‌نمودم.»، خدا با من صحبت نمی‌کنه. خدا با ایوب صحبت نمی‌کنه. حقش رو از کجا میتونه بگیره؟

او چطور میتونه با خدا جر و بحث کنه؟ خدا قادر مطلق هست. او خالق هست. او از دید پنهان هست. ایوب به حاکمیت خدا عقیده داره. او به متعالی بودن و برتری خدا عقیده داره. ایوب، همونطور که ما ممکنه بگیریم، به یک «خدای بزرگ» عقیده داره. خدایی که خارج از جهان خلقت هست، خدایی که «غیر» هست، خدایی که متعال هست. «چطور میتونم حقم رو بگیرم؟ چطور میتونم حتی از ادعای خودم دفاع کنم؟ چطور میتونم از دادگاه وقت استماع بگیرم؟

خُب، آیا شما تا حالا در رابطه با مسئله معینی، چنین حسی میکنین؟ تنها راه برای اینکه وقت استماع بگیرین، دعا کردنه، درسته؟ شما دعا میکنین.

آیا بعضی اوقات حس نمی‌کنید که دعاهای شما به سقف میخوره و بر میگردد؟ دعاهای شما به جایی نمیرسه. اونها از سقف عبور نمی‌کنند. اونها حتی شنیده هم نمیشن. خدا حتی به اونها گوش هم نمیده.

قلب این کتاب – و ما تقریباً به قلب این کتاب رسیدیم – بدگمانی همراه با نق زدن از طرف ایوب هست نسبت به اینکه خدا قابل اعتماد نیست، اینکه به خدا همیشه اعتماد کرد. این یکی از مشکلات شبانی درباره‌ی رنج کشیدن، درباره‌ی آزمایش‌ها، درباره‌ی سختی‌ها، درباره‌ی احساس بی‌عدالتی، و موارد دیگه هست. شما به نقطه‌ای می‌رسید که شروع می‌کنید اعتمادتون رو نسبت به خدا از دست دادن.

به مشیت او بی‌اعتماد میشین. به انگیزه‌ی او بی‌اعتماد میشین. خدا ممکنه با دیگران خوب باشه. بله، ممکنه به دعاهای دیگران جواب بده. و شما شادی می‌کنید، و یادداشت می‌فرستید و میگین «چقدر فوق‌العاده که خدا به دعاهای شما جواب داد!» ولی او به دعاهای شما جواب نمیده. بعضی از شماها مدت ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۵۰ سال در حال دعا بودید. «چطور میتونم حقم رو بگیرم؟»

دوباره به آیات ۳، ۴ و ۵ نگاه کنید، «اگر بخواهد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد.» آیا متوجه میشین که ایوب چی میگه؟ «یکی از هزار او را جواب نخواهد داد.» اگر خدا می‌خواست صحبت کنه، چطور ایوب میتونست به او جواب بده؟ «او در ذهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با او مقاومت کرده؟»

خب، ایوب به حکمت خدا اعتقاد داره، و او به قدرت خدا اعتقاد داره، به توانایی و به قوت خدا، ولی یک چرخشی در اینجا وجود داره، «کیست که با او مقاومت کرده؟»، «کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشه؟» می‌دونید؟ ممکنه من بر علیه خدا قیام کنم و اعتراض کنم به اینکه روش‌های او عادلانه نیست.

خب، چه کسی تا حالا توی همچین کاری موفق شده؟ چقدر امکانش هست که من موفق بشم؟ چطور میتونم به حضور خدای قادر مطلق برم، خدایی که حکمت مطلق و حاضر مطلق هست، ارزش توقع داشته باشم که به اعتراضات من گوش بده؟

چه کسی تا حالا توی همچین کاری موفق شده؟ آیه‌ی ۵، «آنکه کوه‌ها را منتقل می‌سازد و نمی‌فهمند، و در غضب خویش آنها را واژگون می‌گرداند، که زمین را از مکانش می‌جنباند، و ستون‌هایش متزلزل می‌شود.» زلزله و چیزهای دیگه. او به خدای مقتدر اعتقاد داره. او به خدایی که قدرتمند، قادر مطلق و خالق هست، اعتقاد داره.

به خلاصه‌ی مطلب در آیه‌ی ۲۴ نگاه کنید.

«جهان به دست شیریران داده شده است و روی حاکمانش را می‌پوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که می‌کند؟» وقتی مرگ اتفاق می‌فته، وقتی مصیبت ناگهانی اتفاق می‌فته، خب، اگر خدا مسبب اینها نیست، اگر خدا مسئول اینها نیست، پس کی هست؟ ایوب باور داره که خدا، تنها خالق هست.

ایوب باور داره که خدا قدرت داره که فراتر از درک او عمل کنه.

به آخر آیه نگاه کنید – آخر آیه‌ی ۱۲ – «کیست که به او تواند گفت: چه می‌کنی؟» چطور میتونید به حضور خدا برید و بهش بگید «چه کار می‌کنی؟»، یا «معلوم هست داری چه کار می‌کنی؟» آیا تا حالا این رو به کسی گفتید؟ یک نفر داره یک کاری میکنه، یک کار ابلهانه، و شما میرید بالای سرش و میگید «معلوم هست داری چه کار می‌کنی؟»

«اینطوری نباید انجامش داد» و از دستش می‌گیرید و بهش نشون میدید که چطور باید انجامش داد و غیره. «کیست که به او تواند گفت؟» – چه کسی میتونه به خدای قادر آسمان و زمین، خدای زمین لرزه‌ها، گردبادها و طوفان‌ها چیزی بگه – «کیست که به او تواند گفت: چه می‌کنی؟»

حالا، در آیه‌ی ۱۳، «خدا خشم خود را باز نمی‌دارد و مددکاران رَحَب زیر او خم می‌شوند.»

باید درباره‌ی این آیه توضیح بدیم. در خاور نزدیک باستان، برخی افسانه‌ها درباره‌ی خلقت وجود داشت – که بدیهی‌ست که ایوب با اونها آشناست – و یکی از اون افسانه‌ها، نفوذ رَحَب هست. این قسمتی از یک باور مذهبی باستانی در خاور نزدیک هست. همین موضوع در مورد لویاتان و بهیموت هم مصداق داره.

شاید بعداً در باب‌های پایانی کتاب ایوب. فکر نمی‌کنم بنا بوده که ما از این استنباط کنیم که ایوب به این افسانه‌ها اعتقاد داشته. اون فقط داره از نظر فرهنگی صحبت میکنه.

و فرهنگ اون زمان عقیده داره – فرهنگ اون زمان خاور نزدیک باستان – به نقش این موجودات افسانه‌ای در خلقت اعتقاد داره. و بعد ایوب به اونها اشاره میکنه. فکر نمی‌کنم بنا بوده که ما از این استنباط کنیم که ایوب به هر نحوی به اونها اعتقاد داشته.

ولی اگر بخوایم ساده بگیم، خب، «حتی خدایان خیالی شما، اونها چه کمکی می‌تونند بکنند؟ چطور امکان داره که اونها در این شرایط کمک کنند؟» سی. اس. لوئیس در این مورد میگه که

جنبه‌هایی از این افسانه‌های خاور نزدیک باستان وجود دارد، که حقیقت دارند. این حقایق صرفاً تحریف شدند. اوها به چیز دیگه‌ای تبدیل شدند.

خب، منظور در اینجا اینه: ما چطور میتونیم انتظار یک استماع از طرف شخصی به قدرتمندی خدا داشته باشیم، خدای کتاب مقدس، خدایی که ایوب بهش ایمان داره؟ خب، آدم احساس درماندگی و ناچیز بودن میکنه. خب، یک چیز مستبدانه‌ای درباره‌ی اونچه که خدا انجام میده، وجود داره. در آیه‌ی ۲۰، «اگر عادل می‌بودم دهانم مرا مجرم می‌ساخت، و اگر کامل می‌بودم مرا فاسق می‌شمرد.» «خب یعنی من نمیتونم برنده بشم.

حتی اگر حقیقت رو به زبون بیارم. حتی اگر می‌بایست با قادر مطلق منازعه کنم و حقیقت رو بگم، خب، او کاری میکنه که مثل یک ابله حرف بزنم.» مثل کتاب «پیغام» نوشته‌ی یوجین پیترسون، و این تفسیری از باب ۱۰ هست، همینطور که ایوب ادامه میده. و اون میگه، خب، اون در آغاز باب ۱۰ میگه «جانم از حیاتم بیزار است» و به نظر میرسه که بر می‌گرده به اون قسمت در ایوب باب ۳. ولی بعد، در آیات ۲۰ تا ۲۲ اینطور تمام میکنه:

«آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی گشاده‌رو شوم، قبل از آنکه بروم به جایی که از آن بر نخواهم گشت، به زمین ظلمت و سایه‌ی موت! به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایه‌ی موت و بی‌ترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات است.»

و یوجین پیترسون میگه:

«آیا وقتش نیست که از زندگیم دست بکشم؟ آیا نمیتونی دست برداری و اجازه بدی قبل از اینکه بمیرم و دفن بشم، فقط یکبار لبخند بزنم؟ قبل از اینکه به تابوتم میخکوب بشم؟

که در زمین مهر و موم بشم، و به سرزمین مردگان تبعید بشم، و در تاریکی نهایی، نابینا بشم؟ بله، پس ایوب آرزو میکنه کاش یک میانجی داشت. رنج کشیدن میتونه چنین کاری با آدم بکنه، متوجه هستید؟

میتونه شما رو بدبین کنه، بدبین نسبت به خدا، بدبین نسبت به اجرای عدالت، بدبین نسبت به نظام کائنات. یا شاید هم فقط بدبین نسبت به رفتار خدا در قبال شخص شما. ممکنه عقیده داشته باشید که انجیل و بقیه‌ی چیزها برای دیگران خوبه، ولی تا جایی که به شما مربوط میشه،

به نظر میرسد که همه چیز وارونه شده باشد. به نظر میرسد که همه چیز – اون کلمه چیه؟ – وقتی نوبت شما میرسد به هم ریخته میشه. ایوب آرزو میکنه که یک وکیل مدافع وجود داشت.

حالا، اینجا خیلی مهمه – آیه ۳۳ از باب ۹ – «در میان ما حُکمی نیست» یا اینکه این یک آرزوست، «کاش میان ما داوری بود.» ایوب به دنبال کسی نمیگرده که گناهان او رو ببخشه. ما شفيعی در حضور خدا داریم، یعنی عیسی مسیح عادل. شما می‌تونید از این قسمت فرار کنید و به عهد جدید پناه ببرید. شما می‌تونید به عیسی پناه ببرید. ایوب آرزو میکنه که کاش داوری داشته باشد. آرزو میکنه که یک حامی داشته باشد. آرزو میکنه که وکیل داشته باشد. این چیزیه که اون میخواد.

او میخواد که یک نفر نماینده‌ی او در دادگاه باشد و ادعاش رو نمایندگی کنه. آرزو میکنه که بتونه یکی رو پیدا کنه.

و شما می‌تونید بگید، خب، «عیسی حامی ماست. او وکیل مدافع ماست. او نماینده‌ی ماست.» ولی نماینده به چه معنا؟ ایوب دنبال کسی نیست که گناهانش رو بیامرزه. منظورش این نیست. منظورش اینه که او در جایگاه عدالت هست. «کی قراره از دعوای من دفاع کنه؟» خب، خانم زیبایی رو در ممفیس به یاد میارم که اتفاقاً واقعاً ناخوشایندی براش افتاد.

نوجوانی رو به یاد میارم که از اینکه ناعادلانه دست انداخته بشه، خسته شده بود. بیوه‌ای رو به یاد میارم که از شریک زندگیش محروم شده بود و با آینده‌ای که به نظر پر از تاریکی و بلاتکلیفی میومد، مواجه بود. خانواده‌ای رو به یاد میارم که بعد از اینکه پسر نوجوان اونها جون خودش رو گرفته بود، سعی می‌کردند به زندگی عادی برگردند.

نی‌های خرد شده، فتیله‌ی نیم‌سوخته. و حرف من اینه که ما نجات‌دهنده‌ای داریم که دل‌های شکسته رو درمان میکنه. در اینجا از این صحبت نمی‌کنیم که یک نفر بیاد و گناهان ما رو بیامرزه. البته که او اینکار رو میکنه، ولی منظور ما در اینجا این نیست.

نکته‌ای که ایوب در اینجا می‌گه اینه که «کاش کسی رو داشتم که بتونه از ادعای من دفاع کنه، که بتونه ادعای من رو در حضور خدا نمایندگی کنه.» و عیسی اینکار رو میکنه. او در جایگاهی بوده که به نظر عدالتی وجود نداشته. او در جایگاهی بوده که نسبت بهش خشونت روا شده. او در جایگاهی بوده که ندا کرده «الاهی الاهی مرا چرا ترک کردی؟»

و او بی‌رحمی و بی‌عدالتیِ این دنیا رو دیده. و او میتونه ادعای شما رو نمایندگی کنه. او میتونه صدای شما رو بشنوه، وقتی که نامش رو صدا می‌زنید، وقتی که به نظر میرسه تمام امیدتون رو از این دنیا بریده باشید.

شفیعی داریم نزد پدر، یعنی عیسیای مسیح عادل.